

# دین و زبان تمثیلی

## توجیه ساختار زبان شناختی گزاره‌های دینی

مونتگمری وات

ترجمه حجج اسلام خلیل قنبری  
و محمدعلی شمالی

### اشاره

آنچه در پی می‌آید بخشی از کتاب *اسلام و مسیحیت در عصر حاضر* (۱۹۸۳ میلادی) نوشته مونتگمری وات، اسلام‌شناس مشهور انگلیسی، است. این کتاب به بررسی مسائلی می‌پردازد که امروزه دو دین بزرگ جهانی، اسلام و مسیحیت، مشترکاً با آن مواجه‌اند. در این میان، ارتباط علم و دین از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. به خواست خدا، متن کامل این کتاب همراه با تعلیقات انتقادی به‌زودی در اختیار ارباب معرفت قرار می‌گیرد.

### مقدمه

حقایق دینی را به دلیل استفاده از تعبیر استعاری، صنایع ادبی،<sup>(۱)</sup> تخیلات شاعرانه و تصورات افسانه‌ای<sup>(۲)</sup> یا اسطوره‌شناختی<sup>(۳)</sup> مکرراً مورد انتقاد و رد قرار می‌دهند. این انتقاد مبتنی بر (برخی) تصورات نادرست درباره

ارتباط میان زبان و واقعیت می‌باشد و برای رد آن باید موضوع را تا حدی به تفصیل مورد بررسی قرار داد.

### الف- زبان نمادین،<sup>(۴)</sup> ترجمانی از واقعیت

در این کتاب، الفاظ «نماد» و «زبان نمادین» به معنای بسیار عامی به کار می‌روند تا هر آنچه را که «زبان اولیه»<sup>(۵)</sup> نیست، شامل شود. کلمه «نماد» به این دلیل ترجیح داده شده است که غالباً دارای بار<sup>(۶)</sup> مثبت می‌باشد. مطابق با برخی دریافت‌ها، کلمات «استعاره» و «اسطوره» بدیل و جایگزین «نماد» هستند، اما هر دو کلمه اغلب در تصور افراد معمولی، دارای بار منفی هستند و بر «غیرواقعی» بودن دلالت دارند، گرچه برخی از اهل کلام، بخصوص در آمریکا، «اسطوره» را به معنای مثبتی به کار می‌برند. هانس کونگ در کتاب اخیرش، از «زبان استعاری تخیلات»<sup>(۷)</sup> سخن

به میان می‌آورد.

در اینجا مقصود از «زبان اولیه» کلمات رایج در زندگی عادی است که برای اجسام، صفات، افعال، نسبت‌ها<sup>(۸)</sup> و نظایر آن به کار می‌روند؛ مثلاً، میز، خانه، رودخانه، آبی، شیرین، سریع، راه رفتن، آواز خواندن، بالای، بعد از، پسر، پسرعمو، شاه، برده. در بسیاری از زبان‌ها، این کلمات یا ریشه‌ها<sup>(۹)</sup> اولی و اصلی‌اند و یا ارتباط نزدیکی با آنها دارند. این کلمات بر الگوهای دلالت می‌کنند که در تجربه نسبتاً ساده یافت می‌شوند. بسیاری از این الگوها را می‌توان با اشاره نشان داد. سایر الگوها مانند نسبت‌های خانوادگی طی زندگی اجتماعی فراگرفته می‌شوند. احتمالاً یک بچه معنای اجتماعی «پسر» و «پسرعمو» را بسیار قبل از افعالی که مبنی و اساس این نسبت‌ها هستند، می‌شناسد. در اینجا، مقصود از «زبان نمادین» هر

چیزی است که اولی نباشد. نام نمادین برای یک شیء جدید<sup>(۱۰)</sup> معمولاً بر اساس شباهت آن شیء جدید با شیء دارای نام اولی است. بی‌شک لامپ بسوق را از این جهت bulb می‌خوانند که از لحاظ شکل، شبیه پیاز گیاهان (معنای اصلی bulb) است. پس از مختصر تجربه‌ای درباره لامپ برق، نمادین یا استعاری بودن این نام در آغاز، هیچ مشکلی در مقام عمل ایجاد نخواهد نمود؛ ما می‌دانیم که با کاشتن یکی از این اشپای جدید در باغ، نمونه‌های جدیدی به دست نخواهیم آورد.

هنگامی که درصدد استخراج تصوّرات و الگوهای پیچیده برمی‌آیم ناگزیر به زبان نمادین روی می‌آوریم. بیشتر الفاظی که در مباحث عقلی به کار می‌روند، نمادین هستند؛ مانند: «نفوذ»<sup>(۱۱)</sup> «داروین»، «جنش»<sup>(۱۲)</sup> «اگسیزستانسیالیستی در فلسفه»، «انقلاب‌های»<sup>(۱۳)</sup> «سیاسی»، «فردگرایی لجام‌گسیخته»<sup>(۱۴)</sup>، در درستی به کارگیری این الفاظ، به طور عام، بحثی نیست. حتی هنگامی که قضیه خاصی را مورد بحث قرار می‌دهیم الفاظ به کار رفته در آن را می‌پذیریم. اغلب ما از نمادین بودن الفاظ رایج ناآگاهیم. هنگامی که درباره انقلاب فرانسه سخن می‌گوییم چرخ در حال گردش<sup>(۱۵)</sup> به ذهنمان نمی‌آید و در حقیقت، بارهای معنایی کلمه revolution در کاربرد سیاسی‌اش، از تجربه سیاسی ناشی شده است، نه از مشاهده چرخ‌ها. بنابراین، در این‌گونه موارد، الفاظ نمادین یا استعاری برای دلالت بر الگوهایی به کار می‌روند که در واقع، در امور مادی یافت می‌شوند و تنها تردید ما درباره آنها، تنها به دلیل احتمال وجود الگوهای بدیلی در همان امر مادی است که برای اغراض ما مناسب‌ترند.

برخی از دانشمندان جدید سعی دارند تا حد امکان از استعاره اجتناب کنند. ایشان چنین ادعا می‌کنند که در بحث «موجی» یا «ذره‌ای» بودن نور، استعاره‌ها (صرفاً) برای واضح‌تر کردن امور برای عوام به کار رفته‌اند. اما مورخان علم در به کارگیری استعاره تردیدی به خود راه نمی‌دهند. نام یکی از کتب مشهور در زمینه تاریخ علم ساختار ماده<sup>(۱۶)</sup> است که دارای عناوینی همچون «جو جدید تفکر»<sup>(۱۷)</sup> «مشروعیت علمی رواقیون»<sup>(۱۸)</sup> «امپراتوری فیزیکی کلاسیک»<sup>(۱۹)</sup> و «ورود به جهان کوانتم»<sup>(۲۰)</sup> می‌باشد. زیست‌شناسان نیز ظاهراً از تعبیری همچون «انتخاب طبیعی»<sup>(۲۱)</sup> و «دامنه تکوین تدریجی»<sup>(۲۲)</sup> خشنودند. این نکته نیاز به توضیح بیشتر ندارد که شیوه نامگذاری یک الگو تأثیری بر واقعیت آن الگو ندارد. تا مدتی برخی از دانشمندان نظریه انتخاب طبیعی داروین را نمی‌پذیرفتند، اما این بدان دلیل بود که آنها شاهدی بر وجود این الگو

نداشتند، نه اینکه به کاربرد استعاره ایراد بگیرند. بحث وافی درباره کاربرد استعاره در اشعار، در این مجال نمی‌گنجد، اما این نکته قابل توجه است که استعارات شاعرانه موجب التفات به الگوهای موجود در زمینه‌ای که به آن آگاهی داریم، می‌شوند و به همین اندازه، نمادهای الگویی<sup>(۲۳)</sup> هستند. هنگامی که وردزورث<sup>(۲۴)</sup> از گل‌های نرگس زرد، که در نسیم پریز می‌زنند و رقص می‌کنند، سخن می‌گوید در واقع، در نرگس‌های زردی که باد آن‌ها را به حرکت درآورده است، الگویی مشابه الگوی پرنده‌ها یا حشرات می‌بیند که پریز می‌زنند و افرادی که می‌رقصند، می‌یابد و با این زبان توجه خواننده را به این الگو جلب می‌نماید. البته اینکه چرا استعارات شاعرانه برای ما خوشایند هستند مسأله دیگری است.

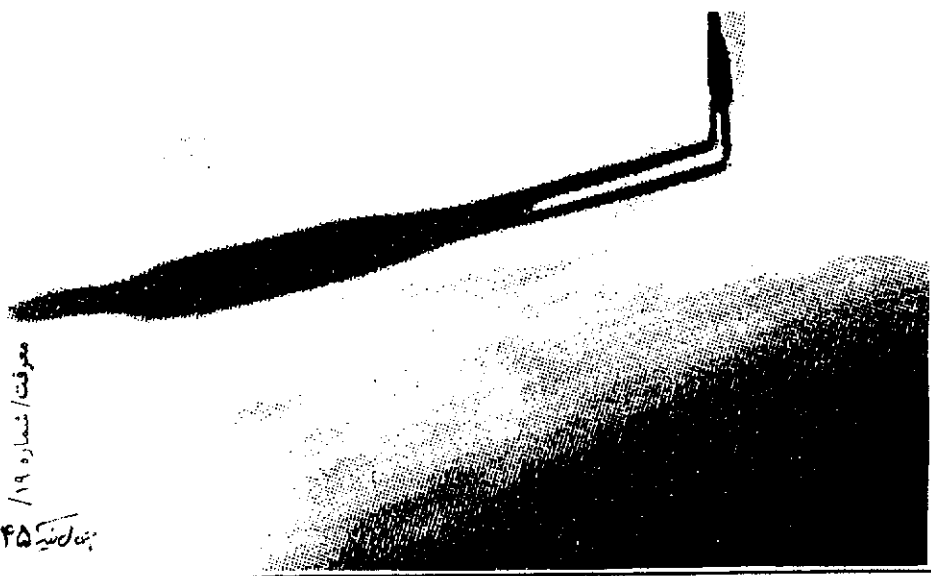
نمادهای قراردادی در مواردی به کار می‌روند که میان نماد و شیء صاحب نماد مشابهتی نباشد و ارتباط میان آنها صرفاً مبتنی بر قرارداد باشد. بدینسان، پرچم هر کشور نماد آن کشور می‌باشد؛ شکلی همچون صلیب یا ستاره داود نماد دین یا جامعه‌ای دینی می‌باشد، طرح صندلی چرخدار نشانگر اشخاص معلول و یا تسهیلاتی برای آنها می‌باشد و مانند آن، کلمات به استثنای اسمای اصوات<sup>(۲۵)</sup> نمادهای قراردادی هستند. علایم اختصاری و یا تجاری نیز اینگونه‌اند. چگونگی نشأت‌گیری نمادهای قراردادی همچون نمادهای الگویی، تأثیری بر واقعیت شیء صاحب نماد ندارد. البته واقعیت آن ممکن است به شیوه‌های دیگری تحت تأثیر قرار گیرد؛ مثلاً، ممکن است وجودش پایان یابد یا اصلاً موجود نشود (آن‌گونه که برخی در مورد UFO<sup>(۲۶)</sup> ادعا می‌کنند). در صورتی که نماد قراردادی شیئی مادی همچون پرچم یا صلیب باشد، امکان دارد که در ذهن آدمی، با شیء صاحب نماد به گونه‌ای متحد شود که

سرپرده‌گی نسبت به آن کشور یا فرد الهی به نماد نیز سرایت کند. در هر صورت، این سرایت به مواردی که در آن عنصر دینی وجود دارد، منحصر نمی‌شود. عکس شخص محبوب یا مکان مورد علاقه ممکن است خاطرات شاد و احساسات مناسبی را برانگیزد. بدین ترتیب، سرایت احساسات از شیء صاحب نماد به نماد، پدیده‌ای روان‌شناختی است که باید مورد توجه قرار گیرد، ولی تأثیری بر ارتباط میان نماد و واقعیت نمادین شده ندارد.

نوع سوم از نمادها، نمادهای اصلی<sup>(۲۷)</sup> هستند. این اصطلاح از ایر پروگاف است که آنها را چنین توصیف می‌کند:

«نمادهای اصلی بازتاب فرایندهای اولیه جهان در مراحل و جنبه‌های متنوعش، در انسان می‌باشند. عدم تناهی جهان انسان را احاطه کرده و شگفتی او را بر می‌انگیزد، اما از (چنگ) معرفت او می‌گریزد. با این وجود، به نظر می‌رسد که جنبه‌ای از عدم تناهی جهان بخشی از ماهیت انسان باشد. آن در انسان به صورت معادل انسانی اصل خلّاتی<sup>(۲۸)</sup>، که جهان را پر کرده است، حضور دارد و بیانگر خویشاوندی انسان با بقیه عالم خلقت است. نفس<sup>(۲۹)</sup> با قوه بازتاب<sup>(۳۰)</sup> خود به منزله آینه‌ای است که اصولی که به وسیله آن عدم تناهی جهان خود را پخش ساخته و به الگوها و اشکال خاصی محدود می‌کند، در آن متفلس می‌شوند.» منظور از این عبارت، نهایتاً قلمرو دینی است، گرچه از اصطلاحات دینی صریح به دقت اجتناب شده است. نمادهای اصلی به نظر می‌رسد که تقریباً همان چیزی هستند که یونگ (Yung) از «نمونه مثالی»<sup>(۳۱)</sup> اراده می‌نمود و من در جای دیگری، عبارت «عنصر پویا یا مثالی» در انگاره‌سازی دینی<sup>(۳۲)</sup> را درباره آن بکار برده‌ام.

نمادهای اصلی را همچنین می‌توان از نقطه نظر تعریفی از دین که ر. ن. بلا - برای



مقاصد محدودی - در ۱۹۴۴ مطرح نمود، مورد توجه قرار داد. بر طبق این تعریف، دین «مجموعه‌ای از اعمال و صور نمادین است که انسان را با احوال غایی<sup>(۳۳)</sup> وجود خویش مرتبط می‌سازد.» بدینسان، نمادپردازی دینی در عین اینکه انسان را به قدرت‌های عالی، مافوق طبیعی یا الهی، که حیاتش به آنها وابسته است، مرتبط می‌سازد، «در مرتبط ساختن انسان با خویشتن و نمادپردازی از هویت خود او نیز نقش دارد.» ارتباط ما با قدرت‌های عالی اغلب با تصویری پویا یا مثالی، که از روابط خانوادگی اخذ شده است، بیان می‌گردد. تصور «مادر» دارای اهمیت عظیم فراگیری است، چه در ادیان نخستین به عنوان مادر زمین<sup>(۳۴)</sup> یا مادر بزرگ<sup>(۳۵)</sup> که در سبیلی<sup>(۳۶)</sup>، دیمیت<sup>(۳۷)</sup>، اشترت<sup>(۳۸)</sup> (ایشتار،<sup>(۳۹)</sup> استارتی<sup>(۴۰)</sup>) یا آیسس<sup>(۴۱)</sup> تشخص می‌یافت و چه در مسیحیت به عنوان مریم عذرای مبارک<sup>(۴۲)</sup> (مادر عذرا<sup>(۴۳)</sup>) و کلیسای مادر. اَبوت در اقوم<sup>(۴۵)</sup> نخست از تثلیث مسیحی و نیز در «پدر خدایان و انسان‌ها» در اساطیر یونانی مشاهده می‌شود. بنوّت<sup>(۴۶)</sup> با اقوم دوم تثلیث پیوند دارد، ولی با تصویری همچون رهبر الهام‌شده<sup>(۴۷)</sup> و پادشاه مسیح شده<sup>(۴۸)</sup> نیز درآمیخته است.

در بسیاری از موارد، این تصوّرات پویا ظاهراً در درون انسان‌ها پدید می‌آیند و سپس، اگر این تعبیر درست باشد، به جستجوی شخص مناسبی می‌پردازد که «حامل» آن «تصور» باشند. به عنوان مثال، مسلمانان شیعه مذهب ظاهراً چنین دریافته‌اند که وجود امام یا رهبر معصوم ضروری است و علی و فرزندان او را به عنوان «حاملان» این تصور برگزیده‌اند. مخالفان می‌پنداشتند که این اشخاص درخور امامت نیستند، ولی این از سرسپردگی شیعیان به ایشان نکاست. در عهد عتیق، در حدود سال ۵۲۰ قبل از میلاد، هنگامی که زندگی در اورشلیم برای تبعیدشدگانی که مراجعت نموده بودند، دشوار می‌گشت و بسیاری از افراد در آرزوی منجی یا رهبر الهام‌شده‌ای بودند، حتی پیامبرانی همچون حَسَبی<sup>(۴۹)</sup> و زکریا<sup>(۵۰)</sup>، زرو بابل،<sup>(۵۱)</sup> مأمور عالی را منجی دانستند؛ اما در نهایت، گرچه کارهای بسیاری انجام شد و ساختن معبد دوم آغاز گشت، زرو بابل تا حدّی مطابق با انتظارات آنها پیش نیامد و دیگر چیزی درباره‌ی او شنیده نشد.<sup>(۵۲)</sup> این مطلب نیز روشن است که هرگاه تصور پویا از رهبر به فرد خاصی پیوند زده می‌شود، سرسپردگی بسیاری نسبت به او در قلب پیروانش، دست کم تا هنگامی که او را شایسته‌ی حمل آن تصور می‌دانند، می‌جوشد.

تصوّرات پویا محدود به آنچه ذکر شد،

نمی‌باشند. تقریباً هر شیء طبیعی با فرایند طبیعی ممکن است به عنوان نماد به کار گرفته شود. در بسیاری از ادیان، مرگ و تجدید حیات سالانه نیاتات نماد مرگ و معاد انسان‌ها بوده است. از جمله دیگر نمادها، می‌توان پرنندگان، تخم پرنندگان، درختان، آب، کوه‌ها، غارها، تدفین، ماه و مانند اینها را سراغ گرفت. پروگاف موردی را بیان می‌کند که در آن فضاهای خالی درون ساختمان سنگ نماد مهمی برای انسان می‌شوند. از آنجا که بسیاری از اشیاء و فرایندها می‌توانند نماد شوند، این فکر موجه است که نمادهای اصلی تا حدّی مشابه نمادهای الگویی از نوع نخست عمل می‌کنند. آنها به ما کمک می‌کنند تا از الگوهای پیچیده در جنبه‌هایی از تجربه‌مان آگاه شویم که به رابطه ما با احوال غایی وجودمان مربوط می‌شود. با اینهمه، میان نمادهای اصلی و نمادهای الگویی تفاوتی وجود دارد. در نمادهای الگویی معمولی، ما تصور یا ادراک روشنی از شیء صاحب نماد داریم، خواه انقلاب فرانسه باشد یا لامپ برق. اما نمادهای اصلی در زمینه‌ای بر الگوها دلالت می‌کنند که ما درباره‌ی آن، تنها آگاهی مبهم و غیر روشنی داریم و گاهی باید جستجوی دقیقی برای یافتن الگوها در آن زمینه انجام دهیم (بخصوص هنگامی که یک منبع دینی از بیرون، آن الگوها را برای ما طرح نماید؛ مثلاً، آیا شما حیات مجدد را تجربه کرده‌اید؟ احتمالاً نمادهایی، مانند آنچه پروگاف بیان نمود، که خودبه‌خود در (ذهن) اشخاص پدیدار می‌شوند، در تجربه‌ی آن شخص آسانتر ردیابی می‌شوند، اما آنها به ندرت، از اعتبار گسترده‌ی نمادهای عظیم دینی برخوردارند.

از آنجا که نمادهای اصلی به ما کمک می‌کنند تا از الگوهای خاصی در تجربه‌ی خود آگاه شویم و بدین ترتیب، تجربه‌مان را مفهوم‌سازی کنیم و نیز به دلیل وضوح بیشتر این نمادها، ما مایلیم که به جای تجربه‌ی غیرواضحی، که الگوها در آن جای دارند، این نمادها را در مقابل اذهانمان نگه‌داریم. بدین طریق، نماد با امر صاحب نماد متحد می‌شود؛ مگر اینکه ما بی‌جهت ساده و خام باشیم. به هرتقدیر، در اینجا تا حدّی خطر خلط و اشتباه وجود دارد. این حالت زیاد یافت می‌شود که معنای نماد در تقریرهای عقلانی کاملاً قابل درک نیست. همیشه زرفای بیشتری وجود دارد که هنوز بیان نشده و شاید تا حدّی ناشناخته باشد، لکن آنچه بر این تقریرها حاکم است تجربه‌ای غیرواضح است، نه تصویری واضح از نماد. از این تحقیق مختصر درباره‌ی انواع گوناگون نمادها و زبان نمادین واضح می‌گردد که کاربرد یک لفظ نمادین یا استعاری مستلزم غیرواقعی بودن معلول آن نیست. لامپ برق گرچه پیاز

گیاه نیست، ولی یک شیء کاملاً واقعی است. علاوه بر این، شناخت ما از لامپ برق به هیچ وجه درگرو شناخت گیاه نیست و کاملاً از تجربه‌ی ما در سرو کار داشتن با لامپ‌های برق ناشی می‌شود. همین‌طور دانش دانشمندان درباره‌ی اتم‌ها برگرفته از آزمایش‌های بی‌شماری است که عمده‌تاً در دو قرن گذشته صورت پذیرفته و به هیچ وجه درگرو این حقیقت نیست که «اتم» در اصل (به معنای) بخش «تجزیه‌ناپذیر» ماده است. در هر دو مورد، منشأ نمادین یا استعاری لفظ ربطی به کاربرد امروزی آن ندارد.

در ارتباط با الفاضلی همچون «نفوذ»، «جنبش» و «انقلاب» مسأله کمی تفاوت می‌کند. اینها اجمالاً دلالت بر الگوهای پیچیده‌ای دارند که در انبوهی از واقعیات جای دارند؛ اما مسأله مورد نظر ما چندان ربطی به این ندارد که آیا آن الگوها واقعاً وجود دارد یا خیر (؛ زیرا آن الگو معمولاً وجود دارد)، بلکه بیشتر به این مربوط می‌شود که آیا آن الگوها برای درک ما از آنچه واقع شده، مهم و معنادارند یا خیر. بدون شک، انبوهی از پدیده‌ها وجود دارد که بر آن تعبیر «انقلاب فرانسه» به نحو شایمی اطلاق می‌شود و مناسب نیز بوده است؛ اما جای این سؤال وجود دارد که آیا این بهترین شیوه توصیف آن پدیده‌هاست یا اینکه ممکن است الگوی بهتری جایگزین آن شود؟ با این وجود، حتی اگر الگویی که لفظ نمادین بر آن دلالت می‌کند، مهم نباشد دست کم وجود دارد.

### به زبان نمادین در موضوعات دینی

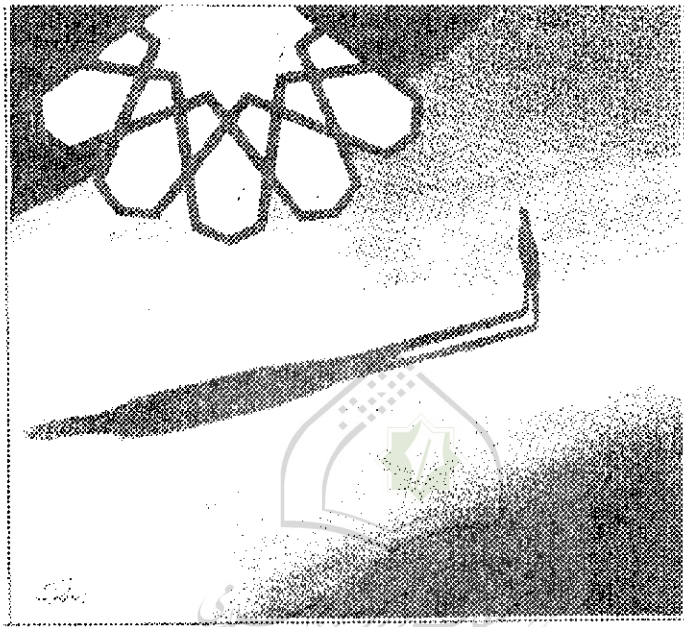
این حقیقت که در موضوعات غیر دینی زبان نمادین مستلزم غیرواقعی بودن نیست الهامگر این امر است که در مورد قضایای دینی نیز باید مطلب از همین قرار باشد. درست همان‌گونه که مورخ غیر دینی الگوهای را در انبوهی از حوادث می‌یابد، این گفته نیز که «خدا سیر تاریخ را کنترل می‌کند» دلالت بر الگویی دارد که در انبوهی از امور جای دارد. این امور تنها تاریخی را که در کتاب مقدس و قرآن یافت می‌شود، در بر نمی‌گیرد، بلکه علاوه بر آن، تجربیات تاریخی بعدی امم یهودی، مسیحی و مسلمان و افراد این امت‌ها را نیز شامل می‌شود. نزد این امت‌ها، خطوط کلی تاریخ مذکور در کتابشان بخشی از مبنای اعتقادی ایشان محسوب می‌شود، اما در مورد حوادث بعدی، تقریباً همیشه امکان الگوهای بدیل وجود دارد. بدینسان، هرگاه حادثه‌ی خوبی برای شخصی اتفاق بیفتد او ممکن است بپرسد: «آیا خدا این کار را برای ما انجام داد یا صرفاً یک حُسن اتفاق بود؟» در مورد امور شخصی یا حوادث تاریخ سیاسی اخیر، پاسخ دادن به

چنین سؤالی مشکل است؛ اما گواهی این سه اَمت دینی در خلال قرون بر این است که سیر تاریخ تحت کنترل خداست، هرچند نتوان اغراض خدا را در هر مورد بیان نمود. این حقیقت نیز، که خدا به ما فرمان می‌دهد تا به شیوه‌های خاصی عمل نماییم، مبنایش در کتب آسمانی است، لکن اشکال متنوعی از تجربه درونی همچون درونی شدن هنجارهای اجتماعی (این احساس که باید کارهای خاصی را انجام داد یا ترک نمود) و تلقین‌های درونی، که افراد را به انجام کارهای مشخصی فرامی‌خواند، آن را تأیید می‌کند.

پاداش‌ها و عقوبت‌های موقتی خداوند همانند تقویت انسان‌ها برای به دست آوردن پیروزی در نبرد و تحقق بخشیدن خداوند به اهدافش توسط پیامبران، قدیس‌ها و دیگر مردان و زنان برجسته بخشی از الگوی کنترل تاریخ توسط خداوند هستند. بدین طریق، بیشتر عقاید مربوط به فعالیت خداوند در سیر تاریخ را می‌توان الگوهای دانست که بر انبوهی از اموری که در تجربه اَمت‌ها یافت می‌شوند، مبتنی هستند. مسائل مربوط به امور جزئی و مسائل ناشی از قضایایی که فراتر از سیر تاریخ‌اند در فصول بعدی مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

از دیرباز، خداپاواران به نقص شناخت خود از خدا آگاهی داشته‌اند. در کتاب مقدس، این مطلب در قالب این الفاظ بحث شده است که آیا انسان می‌تواند خدا را ببیند. (البته این تعبیری نمادین است). در این موضوع، بیانات متعارضی وجود دارد. در جایی که عهد جدید قاطعانه می‌گوید که «هیچ انسانی در هیچ زمانی خدا را ندیده است»، عهد عتیق ظاهراً رؤیت (۵۳) یا دیدن (۵۴) محدود خدا را ممکن می‌شمارد. موسی در سینا گرچه چهره خدا را ندید، اما «پشت» (۵۵) خدا به او نشان داده شد. ولی در همان زمان، این مطلب مورد تأکید قرار می‌گیرد که هرگونه آگاهی کاملتری از خدا برای انسان خطرناک و نابودکننده است؛ «زیرا هر انسانی که مرا ببیند، زنده نخواهد ماند.» علی‌رغم این عبارت، اشعیا و ایوب درباره خود چنان سخن می‌گویند که خدا را دیده‌اند، گرچه به این مطلب نیز اشاره شده است که این تجربه نزدیک بود که به نابودی آنها منتهی شود. اشعیا بیان می‌کند که چگونه در سال وفات عزیزی

پادشاه، خدا را دید که بر تختی بلند و مرتفع نشسته است و فرشتگان سرافین (۵۶) عبادتکنان به دور او می‌چرخند و سپس بلند اظهار می‌دارد: «وای بر من که هلاک شدم؛ زیرا من که مردی ناپاک لب هستم... خداوند، پادشاه قادر متعال را دیدم!» (۵۷) اما هنگامی که یکی از آن فرشتگان زغال بر افروخته‌ای از قربانگاه را به لبان اشعیا می‌مالد و به او می‌گوید که گناهانش از بین رفته است او اطمینان خود را باز می‌یابد. او سپس صدای خدا را می‌شنود و «انگیزه‌ای درونی» نسبت به وظیفه پیامبری خود احساس می‌کند. ایوب پس از بحث‌های



عنوان «پدر» سخن به میان آورده می‌شود، خواه پدر مؤمنان و خواه پدر همه انسان‌ها، به این دلیل است که در ارتباط میان خدا با ایشان امری شبیه پدری وجود دارد. شاید ممکن بود که این «امر» را با گفتن اینکه خدا «مراقب» است، بیان نمود، اما صرف نظر از اینکه این نیز بیانی نمادین است، بسیاری از افراد برآنند که این نمی‌تواند معنای کامل لفظ «پدر» را ظاهر سازد. مخصوصاً در مورد نمادهای مثالی به کار رفته در مورد خداوند، همیشه به نظر می‌رسد که باقیمانده‌ای از معنی وجود دارد که با هیچ «ترجمه» یا اطّاب و زیاده‌گویی قابل انتقال نیست. از آنجا که اینها به

ارتباط ما با احوال غایی وجودمان مربوط هستند، بر الگوهای بسیار پیچیده در تجربه ما دلالت می‌کنند؛ یعنی جایی که ما تنها آگاهی مبهم، غیر روشن و ناقصی از امر صاحب نماد داریم. گاهی برای یافتن الگوهایی که یک سنت دینی از آن سخن می‌گوید، باید در تجربه خود جستجوی دقیقی انجام دهیم. بنابراین، دریافتیم که عموماً در موضوعات دینی، زبان نمادین کاملاً توصیفی نیست، بلکه تا حدی القائی (۶۱) و برانگیزنده (۶۲) است. این سخن بدین معناست که آن

زبان الگوهای پیچیده و غیر واضحی را مورد اشاره قرار می‌دهد یا القا می‌کند که احتمالاً دارای نوسان نیز هستند و حتی در بهترین حالت، توضیح ناقصی را در اختیار قرار می‌دهد و به این بدان دلیل است که واقعیت بیش از الگوی نمادین است.

توجه به نظر محققان مسلمان درباره الفاظ انسان‌انگارانه قرآن در اینجا آموزنده است. برخی از ایشان آنها را استعاره می‌دانستند و سعی می‌کردند تا کاربردهای استعاری مشابهی را در زمینه‌های غیر دینی بیابند. آنها عبارتی عبری مشابه عبارت انگلیسی «Give me a hand» (۶۳) که در آن دست به معنای «کمک» است، می‌یافتند و سپس بر این مطلب استدلال می‌کردند که «دست خدا» به معنای «کمک» خداوند است. محققان دیگر (نیز) با اینکه موافق بودند که خدا نمی‌تواند دست مادی یا جسمانی (یعنی دست به معنای لغوی کلمه) داشته باشد، احساس می‌کردند که در «ترجمه» غیر استعاری این لفظ قسمتی از معنی مفقود می‌شود. لذا، آنها عقیده داشتند که

طولانی با خداوند و با دوستانش، سرانجام به نحوی از جلال و عظمت خداوند آگاه می‌شود - «پیش از این، گوش من درباره تو چیزهایی شنیده بود، ولی اکنون چشم من تو را می‌بیند» (۵۸) و عکس‌العمل او نسبت به این تجربه این است که «از این جهت از خود بیزار شده و در خاک و خاکستر توبه می‌کنم.» از سوی دیگر، پولس در آسمان جستجو می‌کند تا خدا را بشناسد «همان‌گونه او نیز شناخته شده است.» (۵۹)

قرآن آشکارا امکان رؤیت خدا توسط انسان‌ها در این زندگی را انکار می‌کند. «چشم‌ها او را درک نمی‌کنند، بلکه او چشم‌ها را درک می‌کند» (انعام: ۱۰۳)؛ اما دانشمندان مسلمان عمده‌تاً معتقدند که مؤمنان در بهشت خدا را خواهند دید و دیدگاهشان را بر این آیه مبتنی می‌سازند: «چهره‌ها در آن روز درخشانند، به پروردگارشان نظر می‌کنند.» (قیامت: ۲۳) (۶۰)

مبنای اطلاق تعابیر انسانی در مورد خداوند شباهت در الگو است. اگر از خدا به

الفاظ انسان‌انگارانه‌ای که درباره‌ی خداوند به کار می‌رود، باید بلاکیف، یعنی «بدون (تعیین) چگونگی» یا «به نحو غیر موجهه (۶۴)»، یعنی بدون سؤال از لغوی یا استعاری بودن آنها، درک شوند. این رویکردی کاملاً عقلانی به مسأله است که از ظرافت بسیاری برخوردار می‌باشد.

اگر الفاظ از باب استعاره (در معنای ثانوی) به کار روند و به زبان غیر استعاری ترجمه شوند این خطر وجود دارد که بخش زیادی از معنی مفقود گردد. لذا، بهتر است که این الفاظ را همان‌گونه که هستند، بپذیریم و آگاهانه از مسائل معرفت‌شناختی اجتناب نماییم. این زه‌سیافت رامسی توان «ساده‌لوحی خردمندان» (۶۵) نامید. یکی از متفکران مسیحی قرن هفدهم مورد مشابه جالبی برای آن عبارت عربی مطرح می‌کند؛ جوزف گنویل معتقد بود که عقل، به عنوان نمونه، با نشان دادن اینکه ما «نباید کاملاً توقع داشته باشیم که امور عمیق را درباره‌ی خدا درک کنیم از دین حمایت می‌کنند... و این بالاترین دلیل در جهان برای اعتقاد به درستی آن چیزی است که او می‌گوید، گرچه ما چگونگی آنها را نمی‌دانیم.» به عقیده‌ی من، بسیاری از مسیحیان هنگام نیایش، این ساده‌لوحی خردمندان را نشان می‌دهند. آنها می‌دانند که حقیقتاً با خدا آن‌گونه که با انسان دیگری صحبت می‌کنند سخن نمی‌گویند و خدا نیز حقیقتاً صدای ایشان را نمی‌شنود. با وجود این، آنها معتقدند که با این عمل نمادین با چیزی در تماس‌اند که دارای واقعیت نهایی است و به سبب همین عمل، خدا برای ایشان و برای جهان کاری انجام خواهد داد.

دو نکته‌ی دیگر قابل طرح است: نخست آنکه زبان نمادین را به دلیل انگیزنده و غیر توصیفی بودن، نمی‌توان به نحو شایسته‌ای با هیچ «ترجمه‌ای» به زبان غیر نمادین یا زبانی که نمادین‌بودنش کمتر آشکار باشد، جایگزین نمود. در حقیقت، زبان نمادین اغلب بهترین و گاهی تنها شیوه‌ی بیان جنبه‌های خاصی از واقعیت نهایی است. دوم آنکه گرچه شناخت خدا از راه زبان نمادین ناقص است، لکن برای راهنمایی ما در کارهای عملی زندگی کفایت می‌کند. این شناخت به لحاظ عقلانی، امیدها و انتظارات را به یأس مبدل می‌سازد، اما به لحاظ عملی، ما را قادر می‌سازد تا به طریق کاملاً رضایت‌بخشی، «خود را با احوال غایبی وجودمان مرتبط سازیم.» ■

## پی‌نوشت‌ها

- 1- figures of speech
- 2- mythic
- 3- mythological

۴. *symbolic language*؛ گرچه در بسیاری از موارد، کلمه «تمثیل» در ترجمه سمبلیک بهتر است، لکن به دلیل کثرت کاربرد هم‌خانواده‌های آن در متن و یکسان بودن معادل‌ها از کلمه «نمادین» استفاده شده است.

- 5- primary language
- 6- connotation
- 7- the metaphorical language of images
- 8- relations
- 9- root
- 10- novel
- 11- influence
- 12- movment
- 13- revolution
- 14- unbridled
- 15- revolving
- 16- *The architecture of matter*
- 17- *the new climate of thought*
- 18- *the scientific legacy of the Stoicis*
- 19- *the empire of classical physics*
- 20- *entering the quantum world*
- 21- *natural selection*
- 22- *epigenetic slope*
- 23- *patetern-symbols*
- ۲۵- *William Wordsworth*؛ شاعر انگلیسی که در فاصله‌ی سال‌های ۱۷۷۰-۱۸۵۰ میلادی می‌زیست
- ۲۵- *onomatopoeia*؛ مراد کلماتی است که اصوات طبیعی را حکایت می‌کند؛ مانند: وز و ز.
- ۲۶- بشقاب پرنده
- 27- *elemental symbol*
- 28- *creative principle*
- 29- *psyche*
- 30- *reflecting faculty*
- 31- *archetype*
- 32- *'the dynamic or archetypal element' in religious ideation*
- 33- *ultimate conditions*
- 34- *the Earth Mother*
- 35- *Great Mother*

- ۳۶- *Cybele*؛ یکی از الهه‌های طبیعت در آسیای صغیر
- ۳۷- *Demeter*؛ الهه‌ی کشاورزی و حاصلخیزی
- ۳۸- *Ashtoreth*؛ الهه‌ی باستانی عشق و حاصلخیزی در فینیقیه و سوریه
- ۳۹- *Ishtar*؛ الهه‌ی عشق، حاصلخیزی و جنگ
- ۴۰- *Astarte*؛ الهه‌ی سامی حاصلخیزی و عشق جنسی که توسط فینیقی‌ها و دیگران پرستیده می‌شد.
- ۴۱- *Isis*؛ الهه‌ی حاصلخیزی در مصر

- 42- *Blessed Virgin Mary*
- 43- *virgin mother*
- 44- *Mother Church*
- 45- *hypostasis*
- 46- *sonship*
- 47- *inspired leader*
- 48- *anointed king*

۴۹- *Haggai*؛ کتاب حجّی نبی (۲۳ - ۲/۲۰)؛ در همان روز، پیام دیگری از جانب خداوند به حجّی رسید: «به زرو بابل، حاکم یهودا، بگو که به‌زودی آسمان‌ها و زمین را به لرزه درمی‌آورم، تخت‌های فرمانروایان را و ازگون

می‌کنم و قدرت آنان را از بین می‌برم... اما وقتی که این امور واقع گردد، ای زرو بابل، خدمتگزار من، تو برای من مانند نگین انگشتر خواهی بود؛ زیرا تو را برگزیده‌ام.» (ترجمه تفسیری کتاب مقدس)

۵۰- کتاب زکریای نبی ۱۰ - ۴/۶

## 51- Zerubbabel

۵۲- کورش در ۵۳۸ ق م بابل را فتح کرد و به یهود آزادی داد تا به اورشلیم بازگردند و معبد خود را دایسر نمایند. گروهی از یهودیان مراجعت کردند و معبد اورشلیم را مرمت کردند. البته مدت چندین سال معبد بیت‌المقدس نیمه‌ویران باقی ماند تا آنکه بر حسب دعوت دو تن از پیامبران- زکریا و حجّی، که دارای کتاب عهد عتیق هستند- در سال دوم سلطنت داریوش آن معبد دوباره بناگردید و به تدریج، ساخته شد. (اقتباس از تاریخ ادیان، علی اصغر حکمت)

## 53- vision

## 54- seeing

## 55- back parts

۵۶- *seraphin*؛ فرشتگان طبقه‌ی نخست که بنا به اعتقاد کهن یهودیان، از عرش خداوند حراست می‌کنند.

۵۷- ترجمه تفسیری کتاب مقدس، کتاب اشعیا، ۶/۵

۵۸- ترجمه تفسیری کتاب مقدس، کتاب ایوب، ۴۲/۵

۵۹- اول قرنیتان، ۱۳/۱۲؛ لازم به ذکر است که آنچه در متن ذکر شد مطابق با متن انگلیسی است، لکن در ترجمه فارسی (تفسیری) کتاب مقدس چنین آمده است: «آنچه اکنون می‌دانیم بسیار اندک است و آنچه می‌بینیم تار و مبهم؛ اما روزی همه چیز را واضح و روشن خواهیم دید، به همان روشنی که خدا اکنون قلب مرا می‌بیند.»

۶۰- یکی از مباحث کلامی مسأله‌ی رؤیت خداست. گروهی از متکلمان قایل به امکان رؤیت خداوند در آخرت و یا حتی در دنیا شده‌اند، ولی بیشتر متکلمان مسلمان بر خلاف آنچه در متن آمده است، امکان آن را نفی کرده‌اند. مرحوم علامه حلی چنین می‌فرماید: «عقلا بر امتناع رؤیت، اتفاق دارند؛ مگر اشاعره و مجسمه و لکن مجسمه از آن جهت قایل به امکان رؤیت شده‌اند که خدا را جسم می‌دانند. پس مذهب اشاعره مخالف همه عقلاست.» (انوارالملکوت، ص ۸۳ / اوائل المقالات، مجموعه مصنفات شیخ مفید، ج ۴ ص ۵۷ / ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ج ۱، ص ۲۱۷)

## 61- suggestive

## 62- evocative

۶۳- معنای تحت‌اللفظی این عبارت چنین است: «به‌من دست بده» که مراد از آن این است که «مرا کمک کن.»

## 64- amodally

## 65- sophisticated naivety